

## منطق، هنر اندیشیدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



آیت الله جوادی آملی

در بحثهای گذشته پیرامون کیفیت تعلیم «و يعلمهم الكتاب والحکمة» مطالبی بیان شد و بحث در این بود که دین، روش فطری و عقلانی را امضا کرده و شواهدی بر این روش اقامه شد. این روش هدایت عبارت از این است که هنگامی که با انسان استدلال می کنند و می خواهند او را هدایت نمایند، از بدیهیات شروع می کنند و آنگاه مسائل نظری را برای او حل می کنند و سبک انتقال از بدیهی به نظری هم سبک منطقی است که اگر یکی از اصول منطقی در انتقال از بدیهی به نظری رعایت نشود، نتیجه نخواهد داد. برخی اشکالهایی بر این روش منطقی گرفته اند که سیدنا الامتاد مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله علیه آن اشکالها را بررسی و پاسخ داده است. تاکنون هشت اشکال به تفصیل بیان شد و اینک به اشکال نهم می رسیم:

### اشکال نهم:

اشکال نهم این است که: خداوند متعال در قرآن کریم با بشر به همین جریان عرف و عادت رائج سخن گفته نه به روش منطقی؛ ما هم موظفیم همین روش را احیا کنیم نه مسائل پیچیده منطق و حکمت را؛ چرا که قوانین منطقی و فلسفی از نژادهای غیر الهی و کشورهای غیر اسلامی به ما رسیده و قرآن نه

● یادآوری می شود که بحثهای «هدایت در قرآن» تهیه شده از درسهایی است که حضرت آیت الله جوادی آملی در کلاسهای تفسیری که دفتر تبلیغات اسلامی ترتیب داده بود بیان فرموده اند.



تنها با ما به روش منطقی و فلسفی سخن نگفته بلکه چون این روش، میراث کشورهای غیر اسلامی است ما را از توتلی و ارتباط با غیر مسلمین منع کرده. بنابراین نباید، از فرهنگ بیگانه استفاده کنیم!!

### پاسخ اشکال نهم:

همانگونه که قبلاً نیز تذکر دادیم، یک جواب مشترک برای تمام این اشکالهای یازده گانه هست و آن اینکه روش اشکال کنندگان، روش منطقی است یعنی اگر بخواهند این اشکال نهم - یا هر اشکال دیگری را تبیین کنند ناچار به صورت صغری و کبری در می آورند و می گویند: این روشی که از یونان آمده، فرهنگ کفر است و هر چه که فرهنگ کفر است در قرآن محکوم شده، پس این فرهنگ محکوم است!

توجه می کنید که اگر یکی از شرایط منطقی را - در طرح سوال - رعایت نکنند اشکال آنها قابل عرضه نیست، بنابراین باید به آنها گفت: شما با طرح اشکال خود، خود را محکوم کرده اید زیرا منطقی را می خواهید با روش منطقی بگویید و این غیر ممکن است.

### فرهنگ غیر الهی

و اما اینکه گفته شد: نمی شود از میراث جاهلیت و فرهنگ غیر الهی استفاده کرد، در پاسخ می گوئیم:

منطق، هنر اندیشیدن است و این چیزی نیست که الهی یا غیر الهی باشد. این مانند ادبیات است که می بینیم در قرآن بالاترین روش فصاحت و بلاغتی که در زمان جاهلیت رائج بوده، به احسن وجه رعایت شده است، پس باید به قرآن نیز اعتراض کنید که چرا از فرهنگ جاهلیت استفاده کرده است!!

و مگر جز آن است که فصاحت و بلاغت به کلام، طعم و مزه ای می دهد که ذائقه و سامعه از آن لذت می برد؟ مگر نه آن است که اگر کلام، فصیح و رسا باشد بهتر در دل اثر می گذارد؟ بنابراین، گر چه فصاحت و بلاغت جزء شئون ادبی و فرهنگ جاهلیت بود، ولی به آن گفته نمی شود آثار جاهلیت! اینها آثار فطرت است که مردم جاهلی داشتند ولی آنان این هنر را در مدح و هجویی جا و بی مورد صرف می کردند، و این باطل بود، نه اینکه خود فصاحت و بلاغت و نکات ادبی بد باشد.

وقتی از عباس عموی رسول اکرم «ص» سوال کردند «أَنْتَ أَكْبَرُ أَمْ رَسُولُ اللَّهِ؟» تو بزرگتری یا رسول خدا؟ پاسخ داد: «هُوَ»

أَكْبَرُ وَأَنَا أَسْنُ» او از من بزرگتر است ولی من از او بیشتر است. این جمله چقدر ظریف و جالب است و این از ظرافتهای ادبی است.

بنابر این آنچه که از فرهنگ غیر الهی محکوم است آن مواد و اندیشه باطل است نه روش اندیشه و طرز تفکر، همانگونه که از جاهلیت عرب، به کارگیری هنر ادبی در مدح ظالمین و وصف خمر و غزلهای بیجا محکوم است و گرنه فصاحت و بلاغت و دیگر رشته های ادبی نه تنها محکوم نیست که بهترین استفاده را خداوند در قرآن و پیامبر و ائمه در سخنانشان از آن کرده اند.

### استفاده از ظواهر کتاب و سنت

و اما اینکه گفته شد: باید از ظواهر کتاب و سنت استفاده کنیم! آیا کتاب و سنت تنها به ظاهرها محفوظند یا مجازات، تشبیهات، کنایات و استعاره هائی هم در آنها به کار رفته است. آیا این قرآن کریم نیست که می گوید: ما در بسیاری از مسائل مثل زدیسم تا شما بفهمید؟ و از آن طرف، روش سلف صالح را که نگاه می کنیم، در می یابیم که یکی از بزرگان ما به ظاهر یک روایت اخذ می کند و دیگری می گوید: این ظاهرگیری خطره دارد؛ نظیر آنچه که بین مرحوم شیخ مفید «ره» و شیخ صدوق «ره» گذشت که در بحث گذشته بیان شد.

برای توضیح مطلب، مثالی دیگر از همان دو بزرگوار می زنیم:

در اعتقادات صدوق راجع به صراط آمده است: «قال ابن جریر (مرحوم صدوق) اعتقادنا فی الصراط انه حق و انه حشر اذق من الشفر و احد من السیف» صراط پلی است که از مو باریکتر و از شمشیر برترده تر است. شیخ مفید این مطلب را رد می کند و می گوید: اینچنین نیست که پلی در کار باشد بلکه مقصود از صراط، دین است. و این دین چون مستقیم است، عمل کردن به آن سخت و دشوار است نه اینکه پلی و باریکی و برتردگی به معنای ظاهر آن در میان باشد! بلکه چون کافر به اعمال دین اعتنائی ندارد لذا در قیامت، دین برای او از مو باریکتر و از شمشیر برترده تر خواهد بود و این مثل زده شده است برای شدتها و سختیائی که در قیامت بر کافر وارد می آید.<sup>۱</sup>

این روش سلف صالح ما است که به ما یاد می دهد: باید هنر اندیشیدن داشته باشیم و به خود اجازه دهیم که در مسائل با آشنائی و مقدمات کامل غور کنیم و فحص و تحقیق نمائیم و تنها به ظواهر بسنده نکنیم.





### قانون علیّت

حضرت می فرماید: اگر سبب آمد، مسبب باید بیاید یعنی مسبب را منهای سبب نمی توان یافت. این ماده فکر است و آن هم روش فکر. در آنجا از عکس نقیض استفاده می کند و در اینجا از قانون کلی علیّت، نظیر همان روایتی که در کافی آمده است: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» خداوند کاری را انجام نمی دهد مگر اسباب آن را مهیا سازد یعنی طبق نظام علیّت. این طرز استدلال حضرت، همان استدلال عقلی و فلسفی است.

بنابراین، چنین استفاده می شود که نمی توان تنها از ظواهر کتاب و سنت استفاده کرد و از طرفی منطقی، هنر اندیشیدن است و فطری می باشد و این ربطی به فرهنگ الهی و غیر الهی ندارد، و این طرز تفکر در کلمات معصومین (ع) بسیار مشهود است، و اشکال اشکال کنندگان که آن نیز بر طبق یک روش منطقی روشن استوار است و عبارت از کبری و صغری و نتیجه می باشد، کاملاً بی مورد است زیرا خواسته اند با روش منطقی، منطقی را بکوبند و این محال است.

از طرفی دیگر، اگر بخواهیم روش سلف صالح را بدون تفکر و بحث و تحقیق بپذیریم مواجه با طرز تفکرهای مختلف می شویم مانند آنچه در اعتقادات صدوق و مفید (ره) مشاهده شد و لذا تدبیر و تعمق لازم است. و اگر بخواهیم به ظواهر کتاب و سنت عمل کنیم، ممکن است گرفتار همان مشکلی که اشاعره در مورد رؤیت شدند یا صدوق علیه الرحمه در مورد اعتقاد به طرابط و عقبه های کثود (دشوار) شد، بشویم. پس باید با استفاده از روشهای منطقی و با تعمق در سخنان معصومین و با کنجکاوی و بررسی آیات و روایات، از مجهولات خود بکاهیم و به معلوماتی درخور استفاده برسیم و من الله التوفیق.

اگر روش معصومین (ع) را دنبال کنیم، آنان نیز همین روش را در بحث داشتند که قبلاً نمونه هائی از آن در قسمتهای گذشته بیان شد.

در کتاب توحید مرحوم صدوق نقل شده است که کسی از حضرت امیر (ع) سؤال کرد: «هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبْدَتْهُ؟» آیا پروردگارت را هنگام عبادت دیده ای؟ حضرت فرمود: «وَيْلَكَ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» وای بر تو! من خدائی را که نیستم عبادت نمی کنم! عرض کرد: فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ چگونه خدایت را دیدی؟ فرمود: «وَيْلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ».

وای بر تو! خدا را با دیدگان نمی توان دید ولی دلها با حقیقت ایمان خدا را می بینند. و پس از نقل آن حدیث، روایت دیگری را نقل می کند:

احمد بن اسحاق می گوید: نامه ای خدمت امام هادی (ع) نوشتم و از ایشان در مورد رؤیت خداوند سؤال کردم و در ضمن سؤال، نظر مردم را نیز متعکس نمودم. خواستم بدانم منظور از رؤیت چیست؟ آیا رؤیت با چشم ظاهری است همانگونه که اشاعره با تمسک به ظاهر بعضی از آیات، از جمله «وَجِوَةٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» به آن معتقد می باشند که خداوند گرچه در دنیا دیده نمی شود ولی طبق این آیه و آیاتی دیگر، در آخرت دیده می شود!!

حضرت در پاسخ چنین نوشتند:

«لَا يَجُوزُ الرَّؤْيِيُّ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّائِي وَالْمَرْئِي هَوَاءٌ يَنْفَذُهُ الْبَصَرُ» رؤیت ممکن نیست مگر اینکه بین بیننده و دیده شده، هوایی شفاف باشد که اگر هوا نباشد رؤیت محال است و اگر نور نباشد رؤیت امکان ندارد. «فَإِذَا انْقَطَعَ الْهَوَاءُ وَعَدِمَ الضِّيَاءُ بَيْنَ الرَّائِي وَالْمَرْئِي لَمْ تَصِحَّ الرَّؤْيِيُّ».

«وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْأَشْتِبَاهِ» در آن صورت تشابه خواهد بود یعنی شبیه خواهد داشت.

«لَأَنَّ الرَّائِي مَتَى سَاوَى الْمَرْئِي فِي السَّبَبِ الْمَوْجِبِ بَيْنَهُمَا فِي الرَّؤْيِيِّ وَجَبَ الْأَشْتِبَاهُ» اگر کسی خدا را ببیند مانند خودش خواهد دید و خدا هم - معاذ الله - مانند او خواهد بود و در آن صورت تشابه پیش می آید «لَأَنَّ الْأَسْبَابَ لِأَبَدٍ مِنْ اتِّصَالِهَا بِالْمَسَبِّاتِ» زیرا علتها باید با معلولها اتصال داشته باشند.

هر جا سبب باشد، مسبب هم هست و ممکن نیست مسبب پیامد سبب نباشد. این جز قانون فلسفی نظام علی و معلولی

۱ - قال الشيخ المفيد ابو عبد الله: الصراط في اللغة هو الطريق ولذلك سمي الدين صراطاً لانه طريق الى الصواب وله سمي الولاء لامير المؤمنين والأئمة من ذريته عليهم السلام صراطاً ومن معناه قال امير المؤمنين عليه السلام: انا صراط الله المستقيم وعروته الوثقى التي لا انقطاع لها. يعني ان معرفته، والتمسك به طريق الى الله سبحانه وتعالى. وجاء في الخبر بأن الصراط اذق من الشعر واحد من السيف على الكافر والمراد بذلك انه لا يسقط لكافر قدم على الصراط يوم القيامة من شدة ما يلحقه من احوال يوم القيامة فهم يمشون عليه كالذي يمشي على الشئ الذي هو اذق من الشعر واحد من السيف. وهذا مثل مضروب لما يلحق الكافر من الشدة.